

## دیباچه

ماجرای حضور انسان در عرصه هستی و بررسی چگونگی مواجهه او با نظام فراگیر و گستره حاکم بر ارکان آن، یکی از مسائلی است که از همان ابتدا ذهن بشر را به خود مشغول کرده بود و به همین دلیل بشر کوشید، از پشت پرده اسرار هستی باخبر شود، و بنا به روایت باستان‌شناسان حتی در مکانها و جوامعی نیز که رد پای مکاتب مدون و نوشته فلسفی دیده نشده، می‌توان به گونه‌ای روشن، کارنامه بشر را در زمینه تلاش برای فهم زیرساخت منطقی حاکم بر نظام هستی، مشاهده کرد.

جای تردید نیست که انسان به‌عنوان جزئی از جریان کلی و گستره جهان هستی، از ژرفای قلب و نهاد خود با آن ارتباط دارد؛ اگرچه از زبان و بیان و یا حتی حرکات گنگ و صریح خود برای تعامل با این نظام فراگیر بهره‌نگیرد و این امر در سراسر سرگذشت پرماجرایی انسان موجب پدید آمدن فراز و فرودها و افت و خیزهای عظیمی شده است؛ به طوری که می‌توان آنچه را در تاریخ بشر، یا حتی در دوره‌های گمشده حیات انسان بر روی زمین اتفاق افتاده، مربوط به این تعامل دانست و این مسئله‌ای بسیار مهم و قابل‌عنایت است؛ گویی آنچه انسان انجام می‌دهد و یا آنچه تحت عناوین فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و ... به نام انسان و در کارنامه این جهانی او ثبت می‌شود، نماد و نشانه‌ای از نظام عقاید و باورهای اوست؛ زیرا فارغ از پاره‌ای موارد نادر و استثنایی، همه آنچه از یک فرد سر می‌زند، نشان شور و غوغای درونی اوست و اعمال ظاهری او یا نشانی از رضایت فرد از این باورهاست و یا در راستای آن شور درونی صورت می‌پذیرد.

آری، در حقیقت می‌توان قصه تعامل با هستی و معمای همواره گنگ و مبهم آن را، داستان همیشگی انسان دانست؛ به طوری که لحظه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن،

فرد، فارغ از ندهای درون خود باشد و نجوایی راز آلود و درخور با آن نداشته باشد. این حقیقت‌جویی نهفته در ذات بشر که در هر کس به طریق خاصی پدیدار می‌شود، در برهه‌ای از تاریخ، فلسفه<sup>۱</sup>، خرددوستی و تلاش در راه فهم حکمت خوانده شد. از آن زمان تاکنون این قصه قدیمی تحولات بسیاری داشته است و هریک از این دگرگونیها با هدف گشودن بخشهایی از این راز سر به مهر به وجود آمده‌اند و می‌خواهند خود را از این غصه نجات دهند؛ ولی دست آخر به جایی می‌رسند که نمی‌دانند نگارنده غیب در پرده اسرار چه کرد.

به موازات دعوی فلاسفه، بلکه گاه پیش از آن - انبیای الهی، که یقیناً با نهاد ناآرام جهان، ارتباط فراخ‌تر و ژرف‌تری دارند، راه دیگری را برای بازخوانی قصه آفرینش و کشف اسرار راز آلود آن پیشنهاد کرده‌اند. آنان با زبانی ساده و بی‌تکلف مانند ظاهر عالم، انسانها را به تعامل مبتنی بر آگاهی و گواهی فرا می‌خوانند و از آنان می‌خواهند با اتکا به ایمان، پاره‌ای از خواسته‌های سرکش و بی‌مهار خرد خشک و فلسفی را کنار بگذارند و با توسل به روش تعبد و بندگی، راه آسان‌تری را برای کشیدن بار هستی در پیش بگیرند و حقیقتاً هم برای پیروان معتقد خود، حقانیت این راه را اثبات و ناتوانی و ناکارآمدی همه رویکردها و رهیافتهای دیگر را نمایان می‌کنند.

افزون بر این، برای افراد و گروههایی که در سفر پرفراز و فرود آفاقی و انفسی خود برای کشف معمای هستی، راههایی جز فلسفه و دانش عقلی را طی کرده‌اند و به گونه‌های مختلفی سر در آستان تعبد و بندگیهای دیگری فرود آورده‌اند، حامل پیامی هستند که آنان را از تشنگی و ناآرامی یا از بیراهگی و ناباوری می‌رهانند و به سوی وحدانیتی که جانمایه جهان هستی است، فرا می‌خوانند.

بحث توحید و یکتاپرستی و مهم‌تر از آن، شیوه صحیح یکتاگرایی و پرستش ذات یگانه‌ای که همه ارکان پیدا و پنهان این نظام در قبضه قدرت رحیمانه اوست، یکی از بنیادی‌ترین مسائل نظام فراخوان انبیاست. مگر می‌توان بی‌توجه به این ذات مسلط و قهار، در چنان آرام و قراری به سر برد که گویی مراد دل حاصل شده و ایام به کام است؟ هرگز امکان ندارد؛ زیرا به قول حافظ هر کس به شیوه خود در می‌یابد:

در اندرونِ منِ خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست  
این همان چیزی است که فیلسوف و غیر فیلسوف را به تأمل و آمان را  
چنان بر می‌انگیزد که در راه طلب بر آیند و بکوشند تا اندکی از اسرارِ نظامِ آفرینش را  
در یابند.

بدین ترتیب، فراخوان پیامبران که با بیان حقایقی سترگ و ژرف آغاز می‌شود،  
حس جویندگی افراد را بر می‌انگیزد و آنان را به نوع خاصی از جستجو و کندوکاو فرا  
می‌خواند؛ زیرا آنچه پیامبران می‌گویند و دیگران را بدان فرا می‌خوانند، امری ساده یا  
بی‌اهمیت نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت و چشم خود را به روی مفهوم و  
مصادق آن بست؛ به‌ویژه آنکه زبان آنان ساده و شیواست و فهم آن به تأمل و ژرفکاوای  
فیلسوفانه و جنجالهای عقلانی خشک نیاز ندارد. از سوی دیگر، سخنانی که آنان مطرح  
می‌کنند با سرنوشت روحی و سعادت‌تی که افراد از درون خود، صمیمانه به آن باور دارند،  
سخت مرتبط است.

انسانها انتظار داشتند با حضور پربار انبیای الهی در عرصه جامعه، بسیاری از  
گروههای کور و امور معلق اندیشه بشر برای همیشه گشوده شود و بیان متمایز و قاطع  
آنان در مورد امور بی‌سر و سامان و آشفته نظام هستی، همیشه به مثابه چراغی، فرا راه  
آنها باقی بماند و دیگر هرگز جدال و ابهامی در حوزه اندیشه و اعتقاد مطرح نشود.

این انتظارات تا حد زیادی برآورده شد. به طوری که نبی یا رسول در زمان  
حضور خود به دلیل محوریتی که در امور مختلف می‌یافت، به شرح و بیان حقیقت  
مطلبی می‌پرداخت که در آن زمان پرسیده می‌شد و با سخنان خود افقهای نوینی فرا روی  
آدمیان روزگار خود و دوره‌های بعدی می‌گشود. پس از وی پیروان صدیق آن پیامبر راه  
او را ادامه می‌دادند و در زمان نبی بعدی این راه با رعایت پاره‌ای ملاحظات، به شیوه  
خاصی اصلاح و تقویت می‌شد.

با این حال برخی افراد دعوت انبیا و مضمون و محتوای آن را نمی‌پذیرفتند و  
سراغ سایر راههای اندیشه‌ورزی و باورهای غیرنبوی می‌رفتند. از سوی دیگر فراخوان  
الهی انبیا را همگان به صورتی یکسان در نمی‌یابند و در توفیق عمل کردن به مقتضا و

محتوای آن برابر نیستند.

از این روی، همواره غیر از ندای نبوی، صدای اندیشه‌ها و اعتقادات دیگر نیز در گستره جامعه و یا در اندرون دل افراد طنین انداز بوده و آنان را به سوی خود می‌خوانده است. به همین دلیل همواره تنوع اعتقادی، تکثر مذهبی، تضاد مکتبی و در یک کلام ملل و نحل متعددی وجود دارند و هر کدام مدعی آن‌اند که مرام و اعتقاد آنها برتر از سایر نحله‌هاست و به هر طریق ممکن اعتقادات خود را تبلیغ می‌کنند و می‌کوشند، آنها را ترویج کنند.

اینجاست که بحث و جدل در باب عقاید گروه‌ها، جماعتها، مذاهب، مکاتب و ... پدید می‌آید و همین امر باعث پیدایش راههای مختلفی برای تدوین عقاید، یافتن راههای بهتر برای اقناع دیگران، پیدا کردن نقاط ضعف احتمالی مکتب و تلاش برای توجیه و تأویل آنها و ... می‌شود. جای تردید نیست که ترویج عقاید یک مکتب و گسترش آنها آرزوی حقیقی و اولیه همه پیروان آن مکتب و گرایش است؛ یعنی در آغاز امر، با اعتقاد به بطلان یا دست کم ناکافی بودن قدرت اقناع سایر مکاتب، احساس توانایی و استغنا می‌کنند و به همین دلیل انتظار دارند که همه افراد بشر، اعتقادات و باورهای عینی، تردیدناپذیر و منطقی آنها را بپذیرند و اگر کسی آنها را نپذیرد یا به نوعی در حقانیت بی‌چون و چرای آنها تردید روا دارد، به او اتهامهای مختلفی نظیر دوری از فطرت، سیاه شدن دل و ... می‌زنند؛ زیرا به پندار آنان، اگر چنین شخصی از سلامت فطرت و جلای دل و عناوین عارفانه‌ای مانند اینها بهره‌مند بود، امکان نداشت چنین اعتقادات صحیح و صریحی را رد و انکار کند.

در مرحله بعدی، که احتمالاً در اثر برخورد این مکتب جدید با دیگر معتقدات پدید می‌آید، پیروان آن می‌کوشند، امور مبهم، سخت، دیرفهم و عقاید باورناپذیر یا سخت‌باورپذیر خود را شرح و تفسیر کنند. از این روی، مرحله دوم شکل‌گیری مکتب که می‌توان آن را مرحله تبیین گرایانه، تفسیرکننده و ... نامید، پدید می‌آید که هم روی دیگر نظام اعتقادات اولیه و ایمانی و هم مرحله دوم آن نظام یا مرحله عقلانی شدن است و این امر در مورد همه مکتبهایی که در تاریخ قدرت ادامه حیات داشته و انعطاف‌پذیر و سازگار شونده بوده‌اند، صدق می‌کند.

علم کلام، علم بررسی اندیشه‌های اعتقادی، تحولات مبانی عقیدتی و سایر امور مربوط به این حوزه و عهده‌دار بحث در باب قضایا و مسائلی است که به جهان‌بینی و نوع نگاه انسان به زندگی و مرگ مربوط می‌شوند.

پیامبران، متکلم، به معنای اصطلاحی کلمه، نبوده‌اند و هرگز در سخنان و حتی زمانه آنها این واژه یا اصطلاح به کار نرفته است؛ ولی جای هیچ تردیدی نیست که آنان با طرح قضایای متعددی نظیر توحید، معاد، نبوت و ... پایه‌گذاران اصلی علمی هستند که بعدها، علم کلام<sup>۲</sup> نامیده شد. زیرا همه آنچه متکلمان می‌گویند یا درصدد اثبات یا انکار آن‌اند، دایره‌هایی حول مرکز فراخوان انبیا هستند.

بدین ترتیب، روشن شد که کار اصلی علم کلام، توضیح پاره‌ای از مسائلی است که انبیای الهی مطرح کرده‌اند و دسته‌ای از مردم در فهم و درک اهداف و مقاصد این مسائل دچار حیرت و اشکال هستند. همچنین روشن شد که علم کلام هر دین، پس از روزگار پیامبر آن شکل می‌گیرد و اوج آن در دوره‌ای است که ایمان ساده عصر نبوی، جای خود را به کندوکاوها و مجادلات عقلی و فلسفی می‌دهد و بنیادهای نظام اعتقادات پیروان آن دین در معرض چون و چرا قرار می‌گیرد و به همین سبب نیازمند شرح و بیان است.

پس از انبیا، که معمولاً اجتهادهای گوناگونی میان پیروان اولیه آنان پدید می‌آید، برداشتها و تفسیرهای مختلفی از عقاید و آرمانهای روشن شخص پیغمبر بیان می‌شود و این امر در درازمدت به پیدایش مکاتب و نحله‌هایی اعتقادی می‌انجامد که امروزه مکاتب کلامی نامیده می‌شود.

ماجرای علم کلام و فراز و فرودهایی که هواداران و مخالفانش داشته‌اند، یکی از عبرت‌انگیزترین ماجراها در سرگذشت اندیشه بشر است و اگر روزی تاریخ جامع و مفصلی درباره آن نوشته شود، حقایق ناگفته و ناپیدایی آشکار می‌شود و امکان تفاسیر متنوع و حسرت‌های بسیاری را پدید خواهد آورد و این درباره علم کلام در اسلام نیز صدق می‌کند.

علم کلام، در مقام یک دانش، از آن قوم و قبیله خاصی نیست و چون امور اعتقادی و باورهای دینی را بررسی می‌کند، همه ملل و نحل از آن بهره می‌جویند؛ اما نمی‌توان ادعا کرد که در میان جوامع مختلف سرگذشت واحدی داشته است. جز دادوستدهای فکری و علمی که به تناسب، در میان این مکاتب صورت پذیرفته، هریک از آنها از سرگذشت و شناسنامه‌ای برخوردار است که آن را از دیگر رویکردها متمایز می‌سازد.

علم کلام در اسلام و در قلمروی که به نام اسلام فتح و گشایش یافت، نمونه بارزی از تفاوت نگرش این اقوام با یکدیگر است؛ زیرا آنچه در این حوزه اتفاق افتاد، تصویری است از آنچه در علم کلام - به معنی عام - صورت تحقق یافته است. حساسیت فوق‌العاده مسلمانان به عقاید خود، عظمت مقام شامخ و بی‌رقیب حضرت رسول (ص) در مقام محوری‌ترین مبین دین اسلام، وضعیت بسیار شگرف فراخوان ایشان، احوال صحابه و یاران او پس از درگذشت آن بزرگوار، شیوه ارتباط مسلمانان با سایر ملتها، تلاقی فرهنگی ملت‌های تحت اداره و کنترل خلفای اسلامی، شیوه تدوین علوم اسلامی و ... به طرز خاصی در سرنوشت این علم دخیل بوده‌اند. همه این امور که به نوعی در تلاش‌های مصرانه علما در رد یا اثبات حقایق علم کلام هویدا می‌شود، رنگ و بوی خود را تاکنون در لابه‌لای مباحث این دانش اصیل اسلامی حفظ کرده است و به شیوه‌ای رازآلود، روحیه فرهنگ‌سازانه خود را بر مباحث جاری در این علم حاکم نگه داشته است.

پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) اعتقادات گوناگونی درباره امور مختلف پدید آمد. طرفداران آن اعتقادات می‌کوشیدند با دستاویز قرار دادن سخنان پیامبر (ص)، خود را تنها مذهب برحق جلوه دهند. این امر در اوایل با ملایمتی درخور دنبال می‌شد؛ اما با گذشت مدتی کوتاه، از ساحت اندیشه و قلم به میدان جنگ و جدال کشیده شد و بعدها هم که تا حدودی احوال در هم ریخته جامعه اسلامی پس از خلفای راشدین، سروسامان یافت، این کشمکشها نیز به شیوه‌ای سامان‌یافته‌تر ادامه یافت؛ به طوری که تا عصر زوال و افول بزرگ‌ترین مکاتب

کلامی نیز، بوی خون و شمشیر و صدای غل و زنجیر همراه اندیشه‌های کلامی و اعتقادی بود.

خوارج، مرجئه، جهیمیه و سایر گروه‌های مقطعی که زندگانی واقعی و عینی آنها چند صباحی بیش نبود، به صورتی ساده و ابتدایی مسائل کلامی را مطرح کردند و صلابت دلایل و قاطعیت مسائلی که مطرح می‌کردند چنان نبود که مورد عنایت عقلای قوم واقع شود و بتوان همه سؤالاتی را که امروزه در عرصه کلام طرح می‌شود، با مبانی فکری آنان شرح و بیان کرد.

نیاز حقیقی زمان آنها از لحاظ کلامی، تبیین عقاید اسلامی برای تازه مسلمانان و پیروان سایر ادیان و دفاع در برابر شبهات مخالفان بود؛ ولی آنها کار دیگری انجام دادند. در این دوره بیشتر منازعات و مجادلات سلبی رخ داد که دردی از دردهای موجود را دوا نمی‌کرد.

دوران نضج و پختگی کلام و مباحث آن، با حسن بصری و سربر آوردن نخستین معتزلی (واصل بن عطا) آغاز شد. رشد علم کلام در این دوران با بهره‌گیری از تجارب مکاتب قبل و شاید با بهره‌گیری از ناکارآمدیها و نارساییهای این مکاتب شدت ویژه‌ای یافت و توانست با استفاده از اعتقادات غیرمسلمانان و به‌ویژه عقاید فلسفی، مسائل اسلامی را توضیح دهد و حتی تاریخ اسلام را از زمان پیامبر (ص) تا عصر خود تفسیر و با کنار نهادن پاره‌ای ملاحظات و محافظه‌کاریها، روش صریح فلسفی و عقلی را جایگزین تقدس‌مآبیها و قداست‌زدگی تاریخ و سیاست کند و با زدودن افسانه‌ها از بخشهای مهمی از تاریخ، شیوه و ساختار جدیدی را در عالم علم و کلام بنا کند.

معتزله که از همان ابتدا بنا را بر این شیوه گذاشتند، به راستی گامهای مؤثری در زمینه علم کلام و مباحث مربوط به آن برداشتند و توانستند، مسائل پراکنده و متفرقه این علم را قاعده‌مند و ساماندهی کنند. آنها نخستین متکلمانی بودند که برای نظام اعتقادات خود حد و مرز مشخصی تعیین کردند. یکی از بارزترین ویژگیهای آنها التزام عملی به مفاد و مقتضیات نظریاتشان بود و در این راه هر کوششی

می‌نمودند. این امر لازمه تأکید آنان بر دخالت عقل در زمینه فهم عقاید بود و همین امر بارها آنان را به تنگناهایی کشاند که ناگزیر شدند متون دینی را به مثابه تابعی از عقل و خرد فلسفی تفسیر و تأویل کنند.

این امر در نگاه نخست تلاشی در خور تحسین است و می‌کوشد شرایطی را فراهم کند که نظام اعتقادات دینی برای غیرمؤمنان نیز قابل بررسی باشد؛ اما در اصل فروکاستن ارزش عقاید دینی و نزدیک کردن آنها به قضایا و مقولات فلسفی است و از آنجایی که انسانها هرگز مانند یکدیگر نمی‌اندیشند و همواره تحت تأثیر علل و عواملی غیر از امور عقلی هستند، امکان توافق بر قضایای دینی عقلی شده کاهش می‌یابد و این امر اعتبار گفته‌های معتزلیان را در میان توده مردم پایین می‌آورد؛ زیرا آنچه مردم از دین انتظار دارند، احکام و مسائلی برای زندگی و عمل است؛ نه قضایا و براهینی برای بحث و جدل.

معتزله، که به روایت تاریخ از بحث و مناظره آغاز شد، به نوعی این سنت را در حیات خود نگه داشت. تا اینکه دست آخر خودش قربانی همین سلاح برنده گشت. پرورش ابوالحسن اشعری در دامن این مکتب و برخورداری او از بهترین زمینه‌های ممکن، از جمله استادی نظیر جبائی و میراث کلامی معتزله، او را به چنان کمال و رتبه‌ای در علم کلام رساند که توانست بر ضعف مکتب کلامی معتزلیان فائق آید و طرح نوینی از این علم ارائه کند.

ابوالحسن اشعری که در تاریخ کلام، نقطه عطفی به شمار می‌رود، ضمن حفظ بسیاری از منزلتهای عقل و لوازم آن، به نص، اعتبار دوباره‌ای بخشید و با آشتی دادن عقل‌گرایان و نقل‌گرایان، مکتبی کلامی تأسیس کرد که حسنات هر دو گرایش را داشته باشد و همین امر موجب اقبال عمومی به باورهای او را فراهم ساخت و چنان بر ساحت علم کلام مسلط شد که تا امروز نیز حضور او در مکاتب کلامی محسوس است؛ به طوری که علما و متکلمان پس از او، یا در رد سخنان او یا در تبیین، اثبات و تکمیل نظرهای وی گام برداشتند.

کتاب حاضر که حاصل چند سال تحصیل و تدریس در این حوزه است،



می‌کوشد با زبانی ساده، سیر اجمالی علم کلام را از ظهور نخستین فرقه‌های آن تا دوران اشاعره متأخر باز گوید؛ نمی‌توان موضوعی با این اعتبار و اهمیت را در فضایی تا این حد محدود و مختصر بیان کرد؛ اما ناگزیرم بنا به سنت بحر در کوزه ریختن به اجمال، کلیاتی را عنوان کنم که ضمن پابندی به منابع متقن و موثق متکلمان هر گروه، زبان ساده و نگارش واضحی داشته باشد و به این صورت نسل جوان دانشگاهی را با متون سخت و پیچیده کلامی گذشتگان پیوند دهم؛ زیرا متأسفانه نام بسیاری از نوشته‌های آنان فراموش شده و حتی در مجامع درسی و علمی هم به میان نمی‌آید.

نمی‌توان در کتابی که بر اجمال و اختصار مبتنی است، همه مطالب را با تمام جوانب و فروع آنها بیان کرد؛ اما با همه کاستیهایی که احتمالاً وجود خواهد داشت، می‌تواند خلأ موجود در این زمینه را تا حدودی پر کند. امید می‌رود با انتقادهای سازنده صاحب‌نظران و پژوهشگران کاستیهای آن در چاپهای بعدی برطرف شود و به این صورت گامی مهم و مؤثر در زمینه بازشناسی عقاید و افکار متکلمان برداشته شود و سیمای واقعی آنان از ورای غبار قرن‌ها هویدا شود. با کمال تأسف باید گفت، هنوز بسیاری از دست‌نوشته‌های این متکلمان به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های مختلف جهان در طاق نسیان گذاشته شده‌اند و این غیر از صدها کتاب و نوشته‌ای است که قربانی سیل بی‌امان بی‌مهریهای روزگار و بی‌عنایتیهای اهل زمانه شده و از بین رفته‌اند. از این رو اعتقاد دارم که با نوشتن کتابهایی مفصل‌تر از این هم نمی‌توان اصل باورهای آنان را به درستی باز شناخت.

آنچه در این کتاب آمده، روایتی اجمالی و پیوسته از ماجرای علم کلام در اسلام است و چنان‌که از نامش پیداست مباحث کتاب درباره معتزلیان و اشعریان است؛ زیرا در باب سایر مکاتب کلامی نظیر شیعه امامیه، که بی‌گمان یکی از تأثیرگذارترین مکاتب کلامی است، کتابهای متعددی موجود است که می‌توان با مراجعه به آنها عطش خود را درباره آن فرو نشانند. در ضمن لازم است یادآوری شود که محتویات این کتاب از دیدگاه کلامی اهل سنت و به منظور تدریس در

مقطع کارشناسی رشته فقه شافعی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران و نیز برای استفاده داوطلبان آزمون تعیین سطح روحانیون اهل تسنن که در دانشکده الهیات دانشگاه تهران برگزار می گردد به رشته تحریر درآمده است. به هر تقدیر امیدوارم این تلاش خاضعانه مقبول درگاه حق تعالی واقع شود و با کاستیهای احتمالی که دارد بتواند مقداری از خلأ موجود در این زمینه را پر کند.

اسعد شیخ الاسلامی